

تاریخ نگری و تاریخ نگاری

جنگ ایران و عراق*

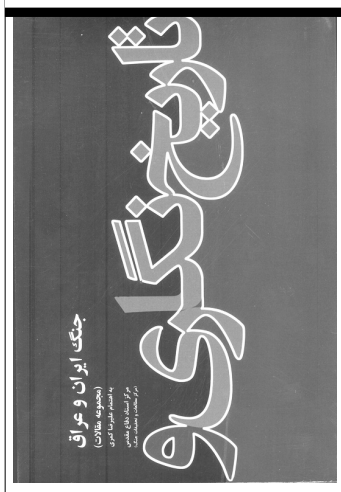
به اهتمام:

علیرضا کمری

معرفی و نقد: دکتر اسماعیل حسن زاده**

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱/۱

تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۱۲/۳۱



یکدستی تاریخی تاریخ نگاری جنگ آسیب زده؛ اما علیرغم این، این کتاب از قابلیت نقد و توجه بیشتر در محافل علمی برخوردار است. از این نگاه که این اثر در نوع خود منحصر به فرد است و تاکنون کتابی در این زمینه منشر نشده بود. ناقد نیز از این زاویه به این اثر توجه کرده و به نقد آن

دانش تاریخ نگاری در ایران از سابقه طولانی برخوردار است. اما بسان بسیاری از دانش های دیگر به چارچوب های علمی لازم دست پیدا نکرده و هنوز مرز تاریخ نگاری با وقایع نگاری تعیین نیافته است. به تبع این امر، دانش تاریخ نگاری که در مقایسه با تاریخ نگاری، دانش درجه دوم است شکل تکاملی نیافته است. امروزه مورخان ایرانی در راه تقویت مبانی دانش تاریخ و تاریخ نگاری و تاریخ نگاری گام هایی برداشته اند. تا امروز آنچه درباره جنگ منتشر شده وقایع نگاری است که توسط افراد یا نهادهای وابسته به نهاد جنگ از نظر سازمانی یا عاطفی نوشته شده است. با توجه به حساسیت موضوع، آنچه در حال تولید و انتشار است ارزشمند و قابل اعتنا است هرچند که گام های اولیه در این عرصه برداشته می شود.

پرداخته است. کتاب تاریخ نگری و تاریخ نگاری جنگ ایران و عراق از سه بخش تشکیل شده و هر بخش دارای فصول متعدد به شرح زیر است:

بخش اول با عنوان تاریخ نگاری جنگ؛ چالش ها، محدودیت ها، آسیب ها تلاش دارد در قالب چهار مقاله (دو مقاله از آقای محمد درودیان، یک مقاله از آقای علیرضا کمری و یک مقاله از خانم فرانک جمشیدی) مباحث نظری تاریخ نگاری جنگ را روشن نمایند. مباحث نظری، آمیزه ای از دیدگاه های بومی است که عمدتاً توسط آقایان درودیان و کمری مطرح شده و دیدگاه مورخان و فلیسوفان غربی که توسط خانم جمشیدی مطرح شده است. از آنجا

کتاب حاضر از جمله کتاب هایی است که پیرامون تاریخ نگاری جنگ توسط گروهی از فعالان یا علاقمندان جنگ تدوین و تألیف یافته است. از نظر شکلی، این کتاب مجموعه ای از مقالات، میزگردها و حتی شیوه نامه نگارش و روش تحقیق و گزارش های جلسات توجیهی درباره تاریخ نگاری جنگ است که بخش زیادی از این مطالب پیش از این در مجلدات مختلف فصلنامه نگین ایران درج شده و این بار همه آنها در قالب کتابی مستقل منتشر شده است. این تنوع منظرها به نوعی بر

* تاریخ نگری و تاریخ نگاری جنگ ایران و عراق، تهران: مرکز اسناد دفاع مقدس سپاه (مجموعه مقالات)، تهران: انتشارات مرکز اسناد دفاع مقدس، ۱۳۸۷.

** عضو هیئت علمی دانشگاه الزهراء (س)

بررسی و نقد محتوایی اثر

تاریخ نگاری هر ملتی برآمده از سرچشمه های معرفتی و عقلی و نوع تفکر او درباره جهان هستی است. به سخن دیگر، تاریخ نگاری انعکاس پدیده ها و واقعیت در ذهن مورخ و بازتاب بسترهای اجتماعی بشری در قالب متن است. اگر علم تاریخ را حاصل ارتباط متقابل میان مورخ و روایت های تاریخی بدانیم تاریخ نگاری صورت عینیت یافته و انضمامی این ارتباط است. از این رو، نمودی از تفکر اندیشه مورخ و گفتمان رایج و روایت هایی از پدیده های واقعی است.

بدیهی است درک تاریخی مستلزم نوعی بستر فکری است بدون این بستر، درک تاریخی یا تاریخ نگری پدید نمی آید. نگاه دنیاگرایانه یا تامل الاهی مسلط بر پیش مورخ، در چگونگی ثبت و پردازش این حوادث موثر است. همچنین نگاه کلامی یا نگاه عقلی نیز بر زاویه دید مورخ نسبت به پدیده های تاریخی تأثیرگذار است. تاریخ نگاری اسلامی ایرانی از همان دوره های آغازین در چنبره نگاه کلامی گرفتار آمده بود و تبدیل به یکی از ویژگی های مهم آن شده بود. البته این سخن به معنی انکار نگاه عقلی و نقدی نیست. نگاه عقلی و نقدی نیز در کنار گفتمان کلامی شکل گرفته بود؛ اما علیرغم نوزایی عقلی در دنیای اسلام در قرون چهارم و پنجم، گفتمان عقل مدار و نقدمحور نتوانست به گفتمان یا گفتمان های مسلط تبدیل شود و به این دلیل در کنار گفتمان مسلط کلامی به حیات خود ادامه داد و هر از چند گاهی، همچون ستاره های کم فروغی در تارک تاریخ نگاری می درخشیدند، مانند تاریخ مسعودی، بیهقی، ابوعلی مسکویه، عمادالدین کاتب اصفهانی و دیگران.

با ورود جامعه ایران به چالش های سنت و تجدد مسئله تاریخ نگاری ایرانی نیز از این گفتمان های چالش برانگیز متأثر شد و عناصر مردم گرایی، عقلی و نقدی آن در مقایسه با گذشته تا حدودی پررنگ تر شد؛ اما تاکنون نتوانسته خود را به کلی از گفتمان کلامی رها سازد و در عرصه عقلی و نقدی گام بگذارد. بخشی از این ناتوانی گذر از گفتمان کلامی، به دلیل عدم توسعه بستر فکری و همگرایی آن با عقل گرایی و نقدپذیری است که تاریخ نگاری نیز به عنوان یکی از نمودهای این بستر

که این مقالات در زمان ها و با اهداف متفاوت از تألیف یک کتاب نوشته شده، از انسجام لازم برخوردار نیست. حتی سطح نگارش مقالات نیز متفاوت است. به نظر می رسد اگر تدوینگر این مجموعه با ویرایش و حتی بازخوانی و بازنگاری مطالب، آنها را یکدست می کرد می توانست نا حدی این نقص را پوشش دهد.

فصل دوم از چهارمیزگرد تشکیل شده که سعی شده مقالات همسو در این بخش گنجانده شده است. در ابتدای این فصل مقدمه ای به قلم خانم جمشیدی درج شده است. این مقدمه که با هدف تقریب دیدگاه های مطرح شده در این میزگردها و تفاوت ها و تشابهات آنها و به منظور تسهیل در فهم مباحث مطرح و حه نگارش یافته، به اندازه کافی نتوانسته از عهده این مهم برآید.

بخش دوم با عنوان «تاریخ نگاری جنگ؛ ظهور و بروز، رشد و شکل گیری» در قالب چهار فصل به چگونگی پیدایش دفتر تحقیقات جنگ، شرح وظایف و اصول تحقیق و وظایف فعالان این عرصه پرداخته است. در فصل دوم به شکل گیری مطالعات جنگ در ارتش پرداخته شده است. فصل سوم و چهارم این بخش که شامل دو مقاله از آقایان کمری و کاوه بیات و گفتگویی با آقای باقرزاده است ارتباطی ساختاری با موضوع این بخش ندارند و تدوین کننده محترم نیز تلاش نکرده با نگارش مقدمه ای جامع، این گسست ها را پوشش دهد.

بخش سوم کتاب با عنوان «روایت و تاریخ نگاری جنگ؛ چیستی روایت و چرایی و چگونگی تغییر آن» شامل سه فصل مقالات، گفتگوها و سخنرانی است. مقالات این فصل از آقایان علیرضا کمری، محمد درودیان، محمد جان پور و خانم فرانک جمشیدی است که تلاش دارد با آمیختن مباحث نظری و روایت از درون مطالعات جنگ رهیافت نظری تولید کند. گفتگوها نیز با آقایان مرتضی سرهنگی و هدایت بهبودی انجام شده و سخنرانی ها نیز توسط آقایان مرتضی مصطفوی و حسین یکتا صورت گرفته است.

از لحاظ ساختار شکلی، کتاب فاقد نتیجه گیری و جمع بندی دیدگاه های بسیار متفاوت و متعارضی است که مطرح شده، همچنین اگر فهرست منابع و اعلام به این مجموعه افزوده می شد بهره مندی از آن برای اهل علم و نظر آسان تر می شد.

داده سازی، گاهی در قالب خاطره نویسی، روایت شفاهی (نقل خاطره)، چاپ سند (که خود سند در جریان پدیده ها، جزئی از آن است و مدرک محسوب می شود) و گاهی در قالب توصیف واقعه تبلور می یابد. البته می توان در این گام نیز تقدّم و تاخّر یا فضیلت بر انواع داده سازی قائل شد.

گام سوم، مرحله تحلیل و نقد است. تحلیل عبارت است از توجه به همه ابعاد یک پدیده از زاویه روایت ها و تبیین آنها از زوایای مختلف. در تحلیل و نقد، مورخ با خود پدیده های تاریخی سر و کار ندارد بلکه با داده های موجود از یک پدیده سر و کار دارد. از این رو می توان به عامل مرحله دوم، «راوی» یا «وقایع نگار» و به مرحله سوم «مورخ» نامید. البته ممکن است برخی ها هر دو شأنت راوی و مورخ را دارا باشند.

باید توجه داشت نقد به معنی ارزشی دیدن نیست، بلکه اعتبارسنجی و ارزش سنجی داده هاست. نقد مستلزم نگاه بی طرفانه ابژه به سوژه است. باید اعتراف کرد بی طرفی مطلق ابژه (مورخ) نسبت به سوژه، نگاه آرمانی و دست نیافتنی است و منظور، بهره گیری از ابزارهای نسبتاً عینی است که قابلیت درک و فهم آن برای دیگران نیز مقدور باشد.

نگاه بی طرفانه یا واقع بینانه (اگر واقعاً ممکن باشد) به معنی تقدس زدایی نیست چراکه وظیفه مورخ تقدس زدایی از امور واقعی یا داده ها نیست بلکه این گذر زمان است که تقدس زدایی می کند. هاله های تقدس امکان دیدن واقعیت ها را به صورت واقعی فراهم نمی کند. نگرش تقدس آمیز به پدیده ها نوعی بیرنگ کردن نگاه کلامی در نگاه به پدیده ها و داده هاست. هرچه پوسته های ایدئولوژیک بر پیرامون پدیده ها و داده ها ضخیم تر و لایه لایه باشد به همان میزان دستیابی بر کنه واقعیت داده ها ممکن نخواهد بود مگر این که مورخ مترصد فرو افتادن پوسته های محافظ واقعیت ها بر اثر گذر زمان باشد. از این رو ست که گفته می شود باید مدت زمان مشخصی از وقوع حادثه مثلاً سی سال یا پنجاه سال بگذرد، تا یک پدیده به یک پدیده تاریخی تبدیل شده و قابلیت بررسی پیدا کند. اما پرسش این است که گذشته از چه زمانی آغاز می شود. مگر نه این است که همین فعل پس از این که وقوع یافت

فکری نتوانسته است خود را متحول نماید. بخش دیگر نیز ناشی از حجیت گفتمان سنتی تاریخ نگاری در فرهنگ علمی جامعه است.

برای درک چیستی و ماهیت تاریخ نگاری علمی لازم است فرآیند تکوین تاریخ نگاری را به صورت گذرا مورد تأمل قرار دهیم، هر چند این نوشته در صدد چنین رسالتی نیست، اما اشاره ای گذرا به آن، بستر لازم برای نقد یک اثر علمی را فراهم می سازد.

گام اول: وجود واقعیت یا پدیده به عنوان یک پدیده تاریخی قابل بررسی است. وقتی سخن از پدیده تاریخی می رود مقصود از آن پدیده هایی هستند که در عرصه اجتماع انسانی در زمان گذشته اتفاق می افتند. هر آنچه در ارتباط با انسان در جامعه بشری روی می دهد پدیده تاریخی است. با این تحدید مفهوم، باید بین برخی پدیده های طبیعی که در ورای عالم انسانی اتفاق می افتند تفکیک قائل شد؛ اما به دلیل تعدد و کثرت این پدیده ها، قابلیت ثبت و ضبط همگی آنها وجود ندارد، لذا صرفاً می توان پدیده های عادی یا غیر عادی یا مهم را از هم تفکیک کرد. آنچه مورخ یا راوی با آن سر و کار دارد پدیده های مهم است که تأثیر ماندگاری در جامعه انسانی دارند. اما نکته اساسی در تعیین و ترجیح این پدیده های «مهم» این است که راوی ناگزیر از «گزینش» است. هر گاه پای گزینش در تعیین پدیده های قابل ثبت و ضبط به میان آید، بدیهی است نقش تفکر انسانی نیز به میان کشیده خواهد شد.

گام دوم: تبدیل پدیده های واقعی به داده های تاریخی است. یعنی راوی با «ابزار گزینش» به سراغ پدیده ها رفته و آنها را از طریق ثبت و ضبط (شفاهی یا کتبی) به داده های قابل بررسی تبدیل می کند. تا زمانی که پدیده ها در قالب های حدوثی باقی بمانند و به داده تبدیل نشود، بررسی آن عملاً برای مورخ امکان پذیر نخواهد بود. مثلاً وقتی می گوئیم در تاریخنگاری ایرانی اسلامی، وضعیت اجتماعی، اقتصادی جوامع به ویژه قشرهای پایین جامعه و زنان تبلور نیافته، به این معناست که راویان، پدیده های اجتماعی و اقتصادی را به داده تبدیل نکرده اند که مورد توجه مورخ قرار گیرد. بنابراین، راوی با توصیف رویدادهای واقعی، فرایند داده سازی را انجام می دهد.

به هر حال گام نهادن در وادی بررسی و شناخت پدیده‌هایی که هنوز قابلیت نقد علمی و تاریخی پیدا نکرده، راه رفتن بر روی شیشه شکننده است. که هر لحظه ممکن است بر ابژه و سوژه آسیب برساند. اما این سخن به معنی طرد واقع مورد بررسی نیست بلکه منظور، بیان اهمیت و خطیر بودن مسئله است. این گونه کارها در عین شجاعت، تهور نیز می‌خواهد که الحمدالله فعالان این عرصه راه‌رو فراهم بوده و هست. اما یکی از نکاتی که پیش از نقد فرازهایی از این اثر، بایستی اشاره شود این است که بازیگران پدیده، سعی دارند نقش راویان یا مورخان منتقد را بازی کنند. در مقام یک منتقد باید بگویم که هر چند «بازیگران جنگ» در سطوح عالی مدیریتی نبوده‌اند، اما از گفتمان ایدئولوژیک جنگ نیز برکنار نبوده و نیستند و این امر در سخنان آقایان محمد درودیان، نخعی و کمری دیده می‌شود، هر چند که کمری در مقایسه با دیگران کمتر خود را در پوسته‌های ایدئولوژیک نشان می‌دهد اما این امر شاید بخشی مربوط به تخصص ویژه ایشان در تاریخ نگاری انقلاب است. به نظر می‌رسد گفتمان انقلاب اسلامی در مقایسه با گفتمان جنگ از قدسیت کمتری برخوردار است در رویکرد منتقدانه ایشان تأثیر گذاشته است، لذا در بحث جنگ نیز سعی کرده با نگاهی متعادل تری اظهار نظر کند. از دیگر فعالان میزگردهای این کتاب آقای کاوه بیات و خانم جمشیدی یکی به لحاظ مطالعات تاریخی دوره قاجار و دیگری به تناسب جنسیت و نسلی با واقعه جنگ و هز مونی آن فاصله گرفته‌اند. به این خاطر نگاه ایدئولوژیک در کلام آنها کمتر به چشم می‌خورد. البته این دو، در مقایسه با آقایان درودیان و نخعی نتوانسته‌اند در شناسایی ابعاد وقایع نگاری جنگ، اظهار نظر اساسی‌ای را بنمایند. خانم جمشیدی، که رویکرد نظری اش قوی تر از رویکرد نقلی اش است، سعی نموده با بهره‌گیری از قالب‌های تاریخ‌نگاری اروپایی، سر و سامانی به تاریخ‌نگاری جنگ بدهد که در جای خود ارزشمند و قابل ستایش است. اما پافشاری ایشان در ساماندهی مواضع افرادی چون داوری، درودیان، نخعی و بیات در قالب‌های نظری، آسیب به بومی سازی تاریخ‌نگاری جنگ می‌باشد. هر چند اینجانب نیز مخالف بهره‌گیری از مباحث نظری نبوده و نیستم، اما تحمیل

جزء گذشته است پس یک پدیده تاریخی همین که به وقوع پیوست یک امر تاریخی شده است. اما آیا هر امر تاریخی، قابلیت تحلیل و نقد را دارد؟ یک پدیده تاریخی مانند «جنگ» چه زمانی به پایان رسیده و به وقوع پیوسته است؟ آیا وقوع و پایان آن همان دوران جریان پدیده است یا تا زمان سپری شدن پیامدهای آن، بایستی یک پدیده تاریخی در حال شدن تلقی بکنیم. مثلاً واقعه کربلا آیا یک پدیده تاریخی به پایان رسیده است و یا هنوز برای جامعه شیعی یک پدیده در حال شدن است؟ به نظر می‌رسد نمی‌توان بر یک پدیده تاریخی زمان شدن و به پایان رسیدن آن را با موازین طبیعی و عادی مورد سنجش قرار داد بلکه هر پدیده به تناسب سختی پوسته قدسی و ایدئولوژیک اش قابلیت بررسی و تحلیل و نقد تاریخی پیدا می‌کند. برخی از پدیده‌ها حتی با تغییر حکومت‌ها نیز قابلیت بررسی نقادانه پیدا نمی‌کنند.

اما وظیفه مورخ در چنین مواقع و موارد چیست؟ آیا باید به انتظار سپری شدن زمان بنشیند و تماشاگر باشد تا مادر روزگار به طور طبیعی وضع حمل نماید و ایشان نقش قابل بی تفاوت را بازی کند؟ یا نه باید برای وضع حمل زود هنگام، به دنبال دارو و درمان باشد به نظر نگارنده، وضع حمل زود هنگام به نارسایی جنین می‌انجامد. کار مورخ در این دوره، انتظار منفعلانه نیست بلکه انتظار فعالانه و مشارکتی است. یعنی باید مقدمات وضع حمل آسان بی‌دغدغه و بی‌عیب و نقص را از طریق تزریق داروهای مقوی فراهم سازد. به عبارت علمی، باید مورخ به دنبال تدارک و گردآوری و تولید داده باشد و مقدمات فرآیند تبدیل واقعه به داده را فراهم سازد که می‌توان به فاعل در این مرحله، «راوی» یا «کاتب» یا «وقایع نگار» نام گذاشت. جنگ را هاله تقدسی فراگرفته که امکان مشاهده واقعیت‌ها را واقعاً آن گونه که هست فراهم نمی‌کند. استفاده از مفاهیمی مانند «جنگ تحمیلی»، «دفاع مقدس»، «جنگ حق علیه باطل» و دهها مفهوم واژه تقدس آمیز از این گونه، امکان تحلیل مورخانه (تحلیل انتقادی) را فراهم نمی‌سازد. چون همانطوری که در کتاب «تاریخ نگاری و جنگ ایران و عراق» نیز از زبان برخی از شخصیت‌ها و مقالات درج شده، آن پدیده در حال شدن و یا کلاف در حال باز شدن است.

تاریخ نگاری نیست. کتاب دوم که مجموعه مقالات است باز هم بیشتر ناظر بر روش ها و نظریات و تحقیقات تاریخی است. در حالی که چنین جریانی با مقاله «انحطاط تاریخننگاری آدمیت» شروع شده و در سال های اخیر مقالات و مجموعه مقالات متعددی در این زمینه به چاپ رسیده است. با توجه به شناختی که نگارنده این سطور از نویسنده محترم مقاله دارد، امیدوارم عدم یادآوری مقاله آدمیت و دیگر آثار علمی ایشان و دیگر نویسندگان برآیند ایدئولوژیک ایشان نباشد. در پایان مقاله در بخش نتیجه گیری، نویسنده محترم به نوعی انحطاط در تاریخ نگاری جنگ اشاره کرده اند و معتقدند در فضای مسلط سنت نقل، بدیهی است که راه بر عقل و نقد هموار نباشد و برخی تأملات منتقدانه و خردمندانه حتی در چارچوب فضای سنت و بر مبنای قبول وجه دینی و مقدس انگار دفاع مقدس و جنگ، چندان باب طبع و مقبول پسند متولیان و نهادهای ذی ربط قرار نگیرد (ص ۴۵). هر چند می توان با نظر ایشان همراهی نشان داد اما سخن این است که ایشان چند صفحه پیشتر از شکل گیری جریان تاریخ نگاری های علمی و نقدی سخن گفته که تحت تأثیر جریان تجددگرایی برآمده از ویرانی های شکست جنگ های ایران و روس به وجود آمده است و زمان شکل گیری تاریخ نگاری علمی را حدود صد و پنجاه سال دانسته است. اما روشن ساخته چگونه انقلاب مشروطیت پس از ۳۰ تا ۴۰ سال آثاری چون تاریخ بیداری ایرانیان و کتاب کسروی را پدید آورد اما انقلاب اسلامی هنوز نتوانسته است به چنین توفیقی دست پیدا کند. آیا مشکل فقط در غلبه سنت نقل نهفته است یا این که دولت برآمده از انقلاب و نهادهای بازیگر جنگ، متولی نگارش تاریخ جنگ شده اند. به نظر می رسد، تاریخ نگاری مشروطه طرح دولتی نبوده اما تاریخ جنگ طرح دولتی است؛ بنابراین نباید انتظار حضور و تولد تاریخ نگاری انتقادی از متولیان تاریخ نگاری جنگ را داشت. پس می توان چنین گفت که تاریخنگاری جنگ دچار انحطاط نشده بلکه در حال حاضر این امر در حال تبدیل پدیده ها و واقعیت های جنگ به داده های تاریخی است و این وظیفه اصلی و غایی مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ است که بخشی از دیدگاه ایشان در مقالات محمدرضا درودی و صحبت های درودیان و نخعی و دیگران بازتاب یافته

قالب های نظری، غیر را براندام داده هایی «بومی» شایسته نمی دانم. البته شاید این اختلاف نظر، ناشی از تفاوت رشته تحصیلی نگارنده این سطور و خانم جمشیدی باشد. آقای علیرضا کرمی در مقاله وزین یازده صفحه ای «جریان های تاریخ نگاری و تاریخ نگاری جنگ ایران و عراق» تنها ۵ صفحه به جنگ اختصاص داده و از آن میان بیش از سه صفحه به گونه ای مقدمه پردازی و کلی گویی است و با عنوان مقاله مطابقت چندانی پیدا نکرده است. اظهار نظر در بحث های مقدماتی از جمله معرفی سه جریان نقل، تعقل و نقد که تناسب زمانی یکی را پس از دیگری بیان نموده جای تأمل دارد. مثال های گزینشی ایشان «تاریخ کبیر طبری» تا «روضه الصفای» میرخواند، (ایشان انتهای آن کلمه ناصری را نیز افزوده که درست نیست) و انتخاب ناسخ التواریخ با جهت گیری تحلیلی ایشان صورت گرفته است. هر چند نگارنده در بحث مقدماتی نظری این نوشته نیز متذکر شدم و واقعیت آن است که جریان تحلیلی عقلی و نقدی پای به پای جریان نقلی در تاریخنگاری اسلامی پیش آمده است اما آن دو جریان هیچگاه نتوانسته اند از چنبره تاریخ نگاری نقلی کلامی محور خارج شده و به گفتمان مسلط تاریخ نگاری تبدیل شوند.

در بحث «آغاز جریان تعقل، نقد و تحقیقات در عرصه منابع تاریخی و مطالعات تاریخی از نوع تألیفات فصیحی و شکوری را در یک سنخ قرار داده است، اما درباره پایه گذاری تاریخ نگاری آخوندزاده و کرمانی نیز بحث مبسوطی ارائه نداده است و تحت تأثیر نوشته های فصیحی قرار گرفته است. جا داشت از آثار ناظم الاسلام کرمانی و کسروی در انقطاع و گسست از تاریخ نگاری گذشته سخن به میان می آورند چون کارهای آخوندزاده و کرمانی بیش از اینکه صبغه تاریخی داشته باشد رنگ انتقادی اجتماعی دارد.

کمری جریان نقد را جریانی نوپا قلمداد می کند و در این اظهار نظر نیز محق است اما آثار برشمرده ایشان از قبیل روش های پژوهشی در تاریخ، اثر سامارانش بینش و روش و بینش در تاریخ نگاری معاصر و هیچکدام توسط ایرانیان به نگارش در نیامده است. کتاب سامارانش درباره روش تحقیق و ابزارهای تحقیق است و یک اثر

است. واقعیت این است که نباید از آقایان درودیان، نخعی و دیگر حاضران عرصه روایت و وقایع نگاری جنگ انتظار نقد علمی داده‌های گردآوری شده در جنگ را داشت. چنانچه آنها با صراحت نیز در صحبت‌هایشان اظهار نموده‌اند که با جنگ و داده‌های جنگ زندگی کرده و می‌کنند. جنگ جزو هویت جدانشدنی آنها شده است. بنابراین بهتر است کارهایی که تاکنون در عرصه جنگ در نهادهای مختلف همچون سپاه و ارتش و مرکز اسناد انقلاب اسلامی و سایر نهادها در حال انجام است، را گام اول یعنی تبدیل پدیده به داده تلقی کنیم و برخی از کتاب‌های آقای درودیان را وقایع نگاری قلمداد نماییم.

در میزگرد «گفتگو درباره تاریخ نگاری جنگ» (صص ۸۰-۱۰۲) بارها از خطر «تحریف جنگ» سخن رفته است و در چند جای دیگر (ص ۱۱۵) نیز این بحث تکرار شده است. هر چند در این میزگرد منظور از «تحریف» دقیقاً مشخص نشده، اما در یک سطح تحلیلی سعی کرده این مفهوم انتزاعی را شاخص سازی انضمامی نماید.

آقای درودیان سه نوع تحریف را شناسایی کرده است: «نوع اول: تحریفی است که در واقعیات یا آن چه رخ داده است، صورت می‌گیرد. به این ترتیب که یا غلط یا بد و یا ناقص بیان می‌شود. تحریف دوم عبارت است از برداشت جدید از واقعیات که در حال حاضر رگه‌هایی از آن را مشاهده می‌کنیم و کوشیده‌ایم در برابر آن مقاومت نشان دهیم... تحریف نوع سوم که کمتر به موضوع کار ما مربوط می‌شود تغییر مفاهیم مربوط به دفاع مقدس است. یعنی الفاظ و مفاهیم پس از مدتی دچار استحاله می‌شوند و معنای جدیدی از آنها استنباط می‌شود (مانند کلمه بسیجی)» (ص ۹۶). در جای دیگر (ص ۱۱۵) نوع دیگری از تحریف را نشان می‌دهد و می‌گوید: «نوع سوم تحریف را هم من اشاره می‌کنم که بسیار گریزناپذیر است و آن رجوع به گذشته از مقطع زمانی حال و با نیازهای موجود در زمان حال و ملاحظات شرایط پیرامونی و اغراض شخص در نگاه به واقعه جنگ».

اما تحریف به این معنا است که یک پدیده واقعی و حقیقی پیشینی وجود دارد که عده‌ای عامدانه یا جاهلانه در صدد وارونه‌نمایی و دیگرگونه‌نمایی آن هستند. به سخن دیگر، تحریف یعنی عدول از اصول از پیش مسلم و

بدیهی پنداشته شده است. اما بحث این است که بر اساس چه شاخص‌ها و معیاری ما معتقدیم که روایت ما از یک پدیده واقعی، درست و اصلی است و روایت دیگران از آن پدیده انحرافی است. مگر نه این است که تاریخ نگاری، ادراک پدیده واقعی و تبدیل آن به صورت نوشته یا شفاهی است یا به بنا به گفته آقای کمری، تاریخ جریانی است حیات مند که در گفتگوی باز و پایدار و همیشگی رخ می‌دهد. تاریخ جلوه‌گاه بینش و کنش انسانی در گذر زمان است. (همین مجموعه، ص ۱۹) پس اگر تاریخ، محمل بینش و کنش انسانی است و تاریخ نگاری ادراک این بینش و کنش توسط مورخ است؛ باید سخن از برداشت‌های گوناگون به میان بیاید نه تحریف. از سوی دیگر، در واژه «تحریف» نوعی قصد و اراده از پیش تعیین شده نهفته است که تا حدودی آن را با مفهوم «جعل» مترادف ساخته است. آقای درودیان که خود واضع بحث تحریف در تاریخ جنگ در این مجموعه است در مصداق‌یابی آن به تاریخ نگاری ارتش اشاره می‌کند و می‌گوید: «در تحریف نوع اول با ارتش به ویژه پس از جنگ بر سر مسئله روایت متفاوت آنها از جنگ بیشتر مشکل داشتیم در واقع دو سازمان متفاوت (سپاه و ارتش) با اسناد متفاوتی که در اختیار دارند، روایت‌های متفاوتی از واقعیات بیان می‌کنند. مابقی به شرح واقعیات جنگ پرداختیم بدون در نظر گرفتن هیچ ملاحظه‌ای اصل واقعیات را گفتیم. اما چون این واقعیات به زیان بعضی برداشت‌ها بود همان بعضی‌ها در برابر آن واکنش نشان دادند. ولی منطق بحث ما روشن است» (ص ۹۸)

در این نقل قول مستقیم نسبتاً طولانی، هم نوعی تناقض‌گویی و هم نوعی افشاگری روشی وجود دارد. افشاگری روشی به این معنی که هر دو نهاد اسنادی در اختیار دارند و بر اساس این اسناد به روایت جنگ می‌پردازند و به دیدگاه‌ها و روایت‌های متفاوت می‌رسند. اما مشخص نشده است آیا اسناد در اختیار ارتش جعلی است یا ناقص و با چه ابزار و مقیاسی اسناد آنها تحریف شده (ناقص یا برداشت بد) تلقی شده است. البته بدیهی است که چون جامعه آماری و پیمایشی ارتش نیروهای ارتش است و اسنادشان مکاتبات و اطلاعات و گزارش‌های این نیروهاست با جامعه آماری و پیمایش

می‌توانیم از نگاه ایرانی به جنگ سخن بگوییم. این که نگاه ایرانی چه قدر با واقعیت جنگ مطابقت دارد مستلزم مطالعه اسناد باقی مانده است. حتی اگر از آن فراتر برویم باید پرسید: آیا می‌توان روایت یا داده‌ها را مطابق نعل بالفعل واقعیت تلقی کرد؟ آیا به هنگام فرآیند تبدیل واقعیت به پدیده، دچار دگرگونی یا (بنا به گفته آقای درودیان) تحریف نمی‌شود. وقتی من یک واقعه را مهم تلقی نمودم و از آن عکس یا فیلم یا سند تهیه کردم (تبدیل واقعه به داده) آیا در تشخیص بسترهای فکری من موثر نیست؟ آیا با این امر می‌توان از اصل واقعیات سخن گفت؟ اما گونه دیگر از تحریف که در سخنان آقای کمری دیده می‌شود رجوع به گذشته از مقطع زمانی حال است. البته ایشان به درستی به اجتناب ناپذیری از این تحریف اشاره کرده است. حال این پرسش مطرح می‌شود که مگر در تعریف تاریخ غیر از رجوع به گذشته از مقطع زمانی حال سخن گفته می‌شود، انسان در حال که نمی‌تواند تاریخ خود را بنویسد مگر این که حال به گذشته تبدیل شود که آن وقت باز هم گذشته است نه حال. به عنوان مثال، جامعه مانند رود جاری است که هیچ لحظه و دقیقه‌ای سکون در آن معنی ندارد و امکان پذیر نیست چون جریان در جوهر رود است. بیهی است که انسان امروزی توان انسان دیروزی شدن را ندارد. یعنی نگاه ما به گذشته به طور اجتناب ناپذیری نگاه امروزی است. هر چند برخی از مورخان تأکید دارند که ما بایستی خود را از پیرایه‌های امروز برهانیم و به گذشته برویم و واقعیت پدیده‌ها را در گذشته آن گونه که هستند بنگریم. آنچه ما از گذشته درک و استنباط می‌کنیم، با نگاه فعلی به گذشته است. نمی‌توان به گذشته با عینک گذشته نگر بست. همان طوری که نمی‌توان به حال و آینده با عینک گذشته نگر بست هر کدام از اینها عینک‌های مخصوص خود را طلب می‌کنند.

باور به تحریف «رجوع به گذشته از مقطع زمانی حال» موجب شده تا در ص ۹۷ و ۱۱۵ همین مجموعه سخن از استحاله مفاهیم برود. مثلاً دو مفهوم بسیجی و روشنفکر را مثال زده‌اند. مفاهیم در ساختار زبانی مانند بسیاری از پدیده‌ها تولد، زایش و میراثی دارند. یک مفهوم در گذر زمان از یک معنی به معنی یا معانی مختلف تبدیل می‌شود یا به سخن این مجموعه «استحاله» پیدا می‌کند. این دگرگونی

سپاه متفاوت باشد، اما بدیهی است که روایت سپاه از نقش و عملکرد سپاه است و روایت ارتش از نقش و عملکرد ارتش است. حال باید از نظر روشی به این نکته توجه کرد که آیا ارتش بر اساس اسناد نظامی خود از نقش سپاه نیز یاد کرده است یا خیر؟ اگر بر اساس اسناد و معیار خودشان از رقیب نظامی تصویر را ارائه داده است در اصلت این برداشت باید تشکیک کرد همین طور اگر سپاه با استناد به اسناد خود از نقش عملکرد ارتش تصویر ارائه کند باید تشکیک کرد. اما اگر این نهادها از نقش و عملکرد خود تصویری وقایع نگارانه ارائه داده است هر کدام به عنوان یک برداشت با ارزش برابر، قابل مطالعه، بررسی و نقد است. اما نکته قابل تأمل این است که درودیان از بیان «اصل واقعیات» سخن رانده است. بر اساس چه معیاری، روایت و برداشت شما «اصل واقعیات» است اما برداشت و روایت ارتش، وارونه واقعیات است. به نظر می‌رسد این گونه اظهار نظر، یک طرفه به قاضی رفتن است که برآیند نگاه متعصبانه و ایدئولوژیک به واقعیات است. از نظر روشی هر کدام از این نهادها از زاویه دید خاصی به پدیده نگریسته و آن را اصیل پنداشته در حالی که زوایای دیگری نیز قابل استحصال است. به عنوان مثال، زاویه دید یک روزنامه نگار ایرانی غیر وابسته به یکی از دو نهاد سپاه و ارتش یا زاویه دید یک روزنامه نگار یا نظریه پرداز سازمان ملل یا غربی یا حتی زاویه عراقی‌ها.

بنابراین برخلاف آنچه که در این مجموعه آمده، نمی‌توان برداشت واحد و یکسانی از جنگ ارائه داد. زیرا اسناد جمع آوری شده هر چند با تسامح، همه اسناد نیز تلقی شود، اما کل واقعیت نیست. گردآوری‌ها باید از مناظر و زوایای دیدهای مختلف صورت بگیرد. به عنوان مثال، تعدادی از چپ‌ها یا جنبشی‌ها یا مجاهدین خلق (منافقین) در جبهه‌ها فعال بودند و گزارش‌هایی از آنها در جراید و ارگان‌هایشان درج می‌شد یا اسنادی که از آرشیوها و بایگانی‌های عراق به دست می‌آید یا گزارش‌هایی که سایر کشورها و سازمان‌های جهانی دارند همه اینها بخشی از زوایای پدیده جنگ را پوشش می‌دهند. هیچ کدام از اینها نمی‌تواند ادعای اصلت اسناد و برداشت خود را بکند. نادیده انگاشتن هر یک از این مجموعه‌ها موجب خواهد شد تا یک نگاه کلی به جنگ امکان پذیر نباشد. بنابراین ما

در پایان به چند ایراد شکلی که البته تأثیر زیادی در امر تفکر تاریخ‌نگاری (تاریخ‌نگری) ندارد اما شاید در چاپ و پسندوبی نقص، موثر باشد به صورت گذرا اشاره می‌شود.

۱. نام کتاب در روی جلد، عطف و پشت جلد به دو گونه متفاوت آمده است و نام لاتین آن ناقص است.
۲. بخش دوم که مباحث مکانیکی و نهادی بحث تاریخ‌نگاری است بهتر بود در پایان مجموعه آورده شود زیرا از نظر محتوایی انقطاع و گسستی بین بخش اول و بخش سوم ایجاد کرده است.
۳. با توجه به اینکه عنوان کتاب جامع است اما متن بیشتر به رویکرد تاریخ‌نگاری و تاریخ‌نگری سپاه پرداخته است. ای کاش فصل مربوط به تاریخ‌نگاری جنگ در ارتش به تفصیل ارائه می‌شد و چندین میزگرد با مسئولان و متولیان تاریخ‌نگاری در ارتش انجام می‌پذیرفت تا هم به غنای بحث می‌افزود و هم تفاوت دیدگاه‌ها و برداشته‌ها را روشن می‌ساخت. چون این گونه مباحث عرصه جدال علمی است و از این مباحثه و جدال، نظریه‌ها و دیدگاه‌های جدید تولید می‌شود.
۴. اگر ابتدای هر میزگردی یا در پانوشته، شرکت کنندگان در آن به طور مختصر معرفی می‌شدند و جایگاه آنها در عرصه علمی و عملی تعیین می‌شد، در شناخت بهتر تاریخ‌نگاری کمک می‌کرد. البته در لابلای بحث بعضی از شخصیت‌ها همچون آقایان درودیان و نخعی معرفی شده‌اند اما کافی نیست.
۵. شروع برخی از میزگردها مناسب نیست البته نشان می‌دهد که بخشی از آنها را به دلیلی زاید تشخیص داده‌اند و همین امر نیز به زیبایی روند شروع یک میزگرد آسیب رسانده است مثلاً در میزگرد با دکتر رضا داوری (ص ۱۲۷) شروع سخن با دکتر داوری است که آمده است: «دکتر داوری: شما به عنوان یک افسر سپاه و مورخ کتاب نوشته‌اید، دقیقاً مشخص نیست که منظور چه کسی است البته بعدها مشخص می‌گردد که طرف سخن او آقای درودیان است. ای کاش شروع سخن نیز با خود ایشان می‌بود که معمولاً میزگرد با پرسش آغاز می‌شود نه پاسخ. باید اشاره کرد که در این میزگردها، نظارت علمی و مدیریت جلسه به خوبی انجام نگرفته است.

و تبدیل به معنی اصالت معنای نخستین نیست. نمی‌توان بین آنها به صورت ارزشی داوری کرد. بلکه در فرایند تکاملی واژه می‌توان به این دگرگونی اشاره کرد. به عنوان مثال، شبیه این مفهوم در عراق قبل از جنگ نیز دیده می‌شود و ممکن است هر ملتی به تناسب زمانی خود چنین مفاهیمی هم داشته باشد. پس اصالت واژه‌ها در توقف معنایی آنها نیست بلکه اصالت شان در کارکردی است که در جامعه دارند.

از مفهوم روشنفکر نیز نظریه‌گری‌هایی ارائه شده و معتقدند که این واژه دچار استحاله شده است با توجه به این که صاحبان این میزگرد به خوبی از معنا و مفهوم این واژه آگاهی دارند که در بستر فکری و فرهنگی قرن نوزدهم اروپا به شکل موجود متولد شده است و در معنای واقعی هم ارزش‌های لیبرال دموکراسی غربی را که جدایی دین از سیاست یکی از ویژگی‌های آن است مستفاد می‌دهد. در حالی که آقای نخعی معتقد است: «آن موقع منظور از روشنفکر افرادی چون شهید مطهری بود، اما شاید چون بعدها دیگران بیش از ما از کلمه روشنفکر استفاده کردند به تدریج این ذهنیت به وجود آمد که روشنفکر کسی است که می‌خواهد دین را از سیاست جدا کند.» (ص ۹۷). نگاهی گذرا به متون سیاسی، این نکته را اثبات می‌کند که مفهوم روشنفکر در فرهنگ سیاسی ما یک مفهوم وارداتی است. بدیهی است که ما این واژه را در چارچوب فرهنگی خود دگرگون ساخته فضای معنایی بسیار گسترده‌ای را بر آن بار کردیم به طوری که در یک سر آن نویسندگان چپ و لیبرال قرار داشتند و در رأس دیگر آن شخصیت‌هایی چون مهندس بازرگان و استاد مطهری و دکتر شریعتی قرار می‌گرفتند. اگر به اصل و ریشه این واژه توجه شود باید گفت کاربرد این واژه در فرهنگ سیاسی مسلمانان با کمونیست‌ها متفاوت است و هر کس باید از زاویه دید و تفکر خود به آن بنگرد. به سخن دیگر، همان برداشت‌های متفاوت از یک مفهوم وجود دارد.

البته باید اذعان داشت نقدهایی از این دست همان‌گونه که بارها در این نوشته تکرار شده است برداشتی از یک متن است که ممکن است خود نقد نیز قابل نقد باشد. ممکن است صاحبان نظر و دیدگاه، زاویه دید منتقد حاضر را مورد توجه و نقد قرار بدهند.